

مروری گذرا بر پیدایش و رشد طبقه کارگر

(بخش سوم)

بهرام رحمانی

bamdadpress@telia.com

نیمه اول سده نوزدهم، دوران جدیدی از فعالیت و شکل سازمان‌یابی طبقه کارگر آغاز می‌شود که در آن دوره، پرولتاریا به تدریج به اقدامات سیاسی مستقل طبقاتی خود روی می‌آورد. در ده‌های سی و چهل این سده است که جنبش سیاسی مستقل پرولتاریا، اظهار وجود اجتماعی می‌کند. تمایز و تفاوت فعالیت‌های سیاسی کارگران در این دوره، نسبت به دوره‌های قبل، جافتاده‌تر و هدف‌مندتر است. از سوی دیگر هم‌زمان با تشکیل اتحادیه‌های کارگری و رشد و گسترش وسیع اعتصابات، میزان فعالیت سیاسی کارگران در کشورهای سرمایه‌داری نظیر آمریکا، فرانسه و بریتانیا نیز اوج گرفت. در آوریل ۱۸۲۰، نخستین اعتصاب عمومی سیاسی در تاریخ جنبش کارگری جهان، در اسکاتلند به وقوع پیوست. ۶۰۰۰۰ کارگر در این اعتصاب شرکت داشتند. رهبری این اعتصاب در دست سازمان‌های مخفی بود که تمایلات جمهوری‌خواهانه داشتند. پس از آن که در سال ۱۸۱۵ پارلمان انگلیس قانون غله را که به نفع اشرافیت و به زیان بورژوازی بود به تصویب رساند، دامنه فعالیت‌های بورژوازی برای رفرم سیستم انتخاباتی گسترش یافت. کارگران در این مبارز میان بورژوازی و اشرافیت از جناح رادیکال‌تر بورژوازی که خواهان اصلاحات در سیستم انتخاباتی به نفع مداخله وسیع‌تر توده‌ها بود، حمایت کردند. در جریان مبارزات گسترده سال‌های ۳۲ - ۱۸۲۹، نوعی اتحاد میان کارگران با جناح‌هایی از بورژوازی و خرده بورژوازی به منظور تحقق خواست‌های دمکراتیک صورت گرفت. در طی این سال‌ها، گردهمایی‌ها و تظاهرات وسیعی از سوی کارگران بر پا گردید. اما کارگران هم‌چنان از حق رای محروم ماندند. این رویداد در سلب اعتماد طبقه کارگر از بورژوازی و روی آوردن به عمل مستقل سیاسی، تاثیر به‌سزایی داشت. کارگران در عمل دیدند که چگونه بورژوازی صرفاً در پی منافع خویش است و می‌کوشد از کارگران به عنوان وسیله‌ای برای پیش‌برد اهداف و مقاصد خود استفاده کند. کارگران آموختند که اعتماد به بورژوازی را کنار بگذارند و از رهبری آن خلاص شوند. از آن دوره، دیگر کارگران به طور مستقل مبارزه خود را برای تحقق مطالبات سیاسی خویش سازمان و ادامه دادند.

در طی سال ۱۸۳۸ میتینگ‌های وسیعی توسط کارگران به ویژه در شهرهای مهم صنعتی برگزار گردید. در میتینگ گلاسکو ۲۰۰۰۰۰ و در منچستر حدود ۴۰۰۰۰۰ شرکت‌کننده حضور داشتند. در

این میتینگ‌های توده‌ای کارگری، طرح ارائه یک عرض حال به پارلمان مود بحث قرار گرفت و نمایندگی برای مجمع کلی چارتیست‌ها انتخاب گردید. در فوریه ۱۸۳۹ نخستین کنوانسیون چارتیست در لندن گشایش یافت. اما از همین نخستین مجمع است که اختلاف میان رادیکالیسم کارگری و خرده بورژوازی آشکار گردید. به رغم این که چارتیسم از همان آغاز یک جنبش کارگری است، معهذاً در مراحل اولیه شکل‌گیری‌اش هنوز خود را از خرده بورژوازی رادیکال منفک نکرده بود. انجمن کارگران لندن که پیشگام تدوین منشور بود، بیش‌تر متشکل از پیشه‌وران بود تا کارگران و در رهبری آن جریان‌ات خرده بورژوازی دمکرات قرار داشتند.

انگلس، در این زمینه می‌نویسد که چارتیسم از ابتدا «عمدتاً یک جنبش کارگری بود ولی هنوز دقیقاً از خرده بورژوازی رادیکال جدا نشده بود. رادیکالیسم کارگری دست در دست رادیکالیسم بورژوازی پیش می‌رفت. منشور شعار هر دو بود».

در اولین کنوانسیون چارتیست، نخستین شکاف، بر سر تاکتیک‌ها بروز کرد. جناح رادیکال کارگری از ضرورت اعمال قهر برای به کرسی نشاندن منشور دفاع نمود، اما جریان خرده بورژوازی، که مدافع مبارزه مسالمت‌آمیز و اتحاد با بورژوازی بود و ضرورت اعمال قهر را نفی می‌کرد، مجمع را ترک نمود. به دنبال این مجمع، کارگران عرض حالی را با متجاوز از ۱۲۸۰۰۰۰ امضاء به پارلمان ارائه دادند. اما نه تنها پارلمان درخواست پذیرش منشور را به عنوان قانون رد کرد، بلکه حکومت انگلیس، تعدادی از رهبران کارگران را دستگیر نمود. واکنش کارگران در قبال این اقدامات حکومت، روی آوری به اشکال رادیکال‌تر مبارزه بود. ایده قیام در میان کارگران گسترش یافت. کنوانسیون چارتیست به منظور بررسی مسئله و توسل به اشکال دیگر مبارزه، تشکیل جلسه داد و با اختلاف یک رای تصمیم گرفت که از توسل به اعتصاب عمومی و قیام خودداری گردد.

انجمن چارتیست از نفوذ قابل ملاحظه‌ای در میان کارگران و اتحادیه‌های کارگری برخوردار بود. تعداد اعضاء آن به سرعت افزایش یافت در حالی که در اکتبر ۱۸۴۱، ۱۶۰۰۰ عضو داشت، در اوت ۱۸۴۲ تعداد اعضاء آن به بیش از ۵۰۰۰۰ رسید.

در میتینگ‌های چارتیست‌ها ده‌ها هزار کارگر شرکت می‌کردند و پیرامون مسایل مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به بحث می‌پرداختند. در ۲ ماه مه ۱۸۴۲، ده‌ها هزار کارگر به طول ۶ مایل دست به راهپیمایی به سوی پارلمان زدند که دومین عرض حال را با ۳۳۱۷۷۰۰ امضا به پارلمان بدهند و خواستار اجرای منشور شوند. در این عرض حال علاوه بر مطالبات سیاسی، خواست‌های اقتصادی-اجتماعی کارگران نیز مطرح شده بود. کارگران خواهان لغو قانون مربوط به خانه‌های کار، محدود کردن ساعات کار، افزایش دست‌مزدها و غیره شده بودند. اما باز هم پارلمان از تصویب و

اجرای منشور سر باز زد. کارگران از ۵ اوت ۱۸۴۲ سلسله اعتصابات را سازمان دادند. در ۹ اوت، کارگران اعتصابی در آشتون تجمع کردند و عازم منچستر شدند. در ۱۰ اوت اعتصاب در منچستر به یک اعتصاب عمومی تبدیل شد. درگیری و زد و خورد میان پلیس با کارگران پیش آمد. در ۱۱ اوت کارگران در استوک پورت بودند. در همان روز در بولتون، اعتصاب عمومی برپا شده و شورش‌هایی رخ داده بودند. کارگران مناطق اعتصابی، نمایندگانی را از میان خود برگزیده بودند که در همین روز تشکیل جلسه دادند و تصمیم گرفتند اعتصاب را به یک آکسیون با شعار «احرای منشور» تبدیل کنند. اعتصاب به سرعت گسترش یافت و تا ۱۶ اوت اعتصاب به سراسر لانکشاير، یورکشایر غربی، استافورد شایر شمالی و مناطق دیگر گسترش یافت. شعار کارگران، منشور و مزد عادلانه بود. هر چند که شعار دست مزد عادلانه، شعاری نادرست و انحرافی است؛ زیرا در سیستم ستم‌گر و استثمارگر سرمایه‌داری، بحث از دست مزد عادلانه توهم‌زا و غیرواقعی است. اما نباید شک داشت که بهبود در شرایط کار و زندگی کارگران و سهم آن‌ها در اقتصاد جامعه، در هر شرایطی به منافع نیروی کار است. بنابراین باید همواره برای افزایش دست مزد و تحمیل دیگر مزایای کارگران به سیستم سرمایه‌داری مبارز کرد.

کنفرانس نمایندگان کارگران اعتصابی و اتحادیه‌های کارگری در تاریخ ۱۵ و ۱۶ اوت در منچستر برگزار گردید و تصمیم به ادامه اعتصاب تا پیروزی منشور گرفت. کنفرانس تلاش نمود رهبری جنبش را در دست بگیرد. اما دیگر دیر شده بود. کارگران نمی‌دانستند دیگر چه باید بکنند. فقر و فشارهای مادی آن‌ها را از پای درآورده بود. اختلافات در میان نمایندگان کارگران فزونی می‌گرفت. گروهی از اعتصاب دفاع می‌کردند و گروهی خواستار پایان بخشیدن به آن بودند. بوژوازی نیز که در آغاز تصور می‌کرد با رشد اعتراضات کارگری می‌تواند به خواست‌های خود برسد، اکنون که با یک طغیان واقعی کارگری روبه‌رو شد بود، دوباره قانون‌گرا شده و «گناه» قیام را به گردن «محرکین» چار티ست انداخت. هزاران کارگر دستگیر و به زندان و تبعید در مستعمرات محکوم شدند. بسیاری از رهبران چار티ست نیز طی این سرکوب دستگیر و به زندان محکوم شدند. این شکست برای طبقه کارگر انگلیس بسیار سنگین بود. نبود اهداف و تاکتیک‌های صریح و روشن و رهبری منسجم، تاثیرات منفی در میان کارگران بر جای گذاشت. برای مثال روز ۱۰ آوریل، در حالی که متجاوز از ۱۰۰۰۰۰ کارگر به منظور تظاهرات گرد هم آمد بودند، رهبران چار티ست از کارگران خواستند که متفرق شوند و بهانه به دست نیروهای سرکوب ندهند. به رغم این که تظاهرات لغو شده بود، حکومت انگلیس، تعدادی از رهبران جنبش کارگری را دستگیر و آن‌ها را به زندان‌های درازمدت محکوم نمود. بدین ترتیب آخرین تلاش جنبش چارتیستی با شکست روبه‌رو گردید و این جنبش راه زوال را در پیش گرفت.

علل شکست و زوال جنبش چارتیستی را به طور خلاصه قبل از هر چیز باید در عدم بلوغ سیاسی طبقه کارگر، فقدان اهداف صریح و روشن و تاکتیک های نامشخص و رهبری سر درگم جست و جو کرد. با در نظر گرفتن تمام نقاط ضعف و قوت جنبش چارتیست ها، یک حرکت رادیکال کارگری بود. همان طور که مارکس از چارتیسم به عنوان «حزب کارگران سازمان یافته انگلیس» برده است. دوران شکل گیری جنبش سیاسی مستقل طبقه کارگر در فرانسه، با آغاز یک رشته اعتصابات سیاسی، همراه می گردد. نقشی که طبقه فرانسه در ربع دوم سده نوزدهم در این کشور ایفا نمود تا بدان حد است که باید گفت بدون مداخله طبقه کارگر هیچ یک از تحولات سیاسی مهم این کشور نمی توانست عملی گردد. انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ و انقلاب فوریه ۱۸۴۸ که یکی سلطنت بورژوایی و دیگری جمهوری بورژوایی را به بار آورد، هر دو دستاورد طبقه کارگر بودند. در نتیجه همین دخالت فعال در امور سیاسی جامعه است که روند شکل گیری جنبش سیاسی مستقل طبقه کارگر چنان تسریع می شود که پرولتاریای پاریس در ژوئن ۱۸۴۸، با یک قیام کارگری برای کسب قدرت سیاسی به پا می خیزد. نخستین اقدام مستقل کارگران فرانسه، قیام کارگران لیون در ۱۸۳۱ بود. لیون در آن زمان دومین شهر بزرگ صنعتی فرانسه بود. تنها حدود ۳۰۰۰۰ کارگر بافنده در این جا کار می کردند. شرایط کار و زندگی کارگران بافنده لیونی فوق العاده وخیم بود. کارگران روزانه تا ۱۵ ساعت کار می کردند. اما در ازای این کار طاقت فرسا دست مزدی که دریافت می کردند، به حدی ناچیز بود که کفاف حداقل معیشت آن ها را نمی داد. از سوی دیگر مبارزات مسالمت آمیز نیز برای افزایش دست مزد به جایی نرسیده بود. کارگران در ۲۰ نوامبر، در میدان حومه کروا - روس، اجتماع عظیمی بر پا کردند و تصمیم گرفتند که از فردا دست از کار بکشند، به شهر بروند و مطالبات شان را به مقامات ارائه دهند. مقامات دولتی که از ورود هزاران کارگر خشمگین به شهر هراسناک شده بودند به واحدهای ارتش و گارد ملی دستور دادند که که دروازه های شهر را به روی کارگران ببندند و به مقابله با آن ها برخیزند. روز بعد در ۲۱ نوامبر، کارگران سیل آسا روانه شهر شدند و در پای دروازه های شهر رو در روی نیروهای نظامی قرار گرفتند. واحدهای نظامی برای به عقب راندن کارگران به روی آن ها آتش گشودند. در اثر این تیراندازی، ۸ کارگر در همان جا جان باختند. کارگران با هر وسیله ای که در دسترس داشتند به رو در رویی با نیروی سرکوب نظامی برخاستند و با عقب راندن آن ها، وارد شهر شدند. چندین ساختمان دولتی را به تصرف درآوردند و دست به سنگر بندی در خیابان ها زدند. نبرد تمام روز ادامه یافت. کارگران با حمله به مراکز و انبارهای اسلحه خود را کاملاً مسلح نمودند. کارگران چند روز شهر را در کنترل خود داشتند. با این همه، هنوز در این مرحله به اقدام خاص که حاکی از اراده آن ها برای اعمال حاکمیت باشد دست نزدند. زیرا آن ها هنوز برنامه و اهداف روشنی نداشتند.

قیام کارگران لیون، به رغم تمام نقاط ضعف اش یکی از برجسته‌ترین رویدادهای جنبش کارگری نیمه اول سده نوزدهم بود. قیام، یکی اقدام مستقل کارگری در سلسله زنجیره نبردهای طبقاتی علیه بورژوازی بود که سرانجام به جنبش سیاسی مستقل طبقه کارگر انجامید. جنبش در لیون سرکوب گردید، اما هنوز چند ماهی از قیام لیون نگذشته بود که در ژوئن ۱۸۳۲ کارگران پاریس به قیام برخاستند. در پاریس، در نتیجه فعالیت سازمان‌های رادیکال جمهوری خواه، مبارزه کارگران جنبه آشکارا سیاسی به خود گرفت. در ۲۵ ژوئن ۱۸۳۲ کارگران پاریس که با سازمان‌های رادیکال جمهوری خواه ارتباط داشتند، دست به یک تظاهرات علیه حکومت زدند. این تظاهرات بلافاصله در پی درگیری با پلیس به سنگربندی خیابانی و قیام مسلحانه انجامید. نبرد مسلحانه دو روز در خیابان‌های پاریس ادامه داشت. نیروی بسیار وسیعی از واحدهای ارتش و گارد ملی به میدان نبرد گسیل شدند. نیروهای سرکوب با بهره‌برداری از برتری کمی، کارگران را در خیابان سن مارتن در محاصره گرفتند؛ آن‌ها را سرکوب کردند و به قیام پایان دادند. کارگران در این نبرد متحمل شکست سنگینی شدند. طی دو روزی که قیام ادامه داشت، حدود ۸۰۰ تن کشته و زخمی شدند. اما سرکوب قیام کارگران پاریس، به معنی پایان مبارزه نبود. فعالیت‌های مبارزاتی هم‌چنان ادامه یافت. برای نمونه «مجمع حقوق انسانی و مدنی» بود که تحت رهبری آگوست بلانکی، از رهبران برجسته انقلابی قرار داشت، به بسیج کارگران ادامه داد. در هر صورت سازمان‌های کارگری، برای پیش‌برد مبارزه طبقاتی یک کمیته مشترک تشکیل دادند و تصمیم به برگزاری تظاهرات گرفتند. این تظاهرات در ۵ آوریل برگزار شد، به درگیری میان پلیس و کارگران انجامید. در ۱۹ آوریل ۱۸۳۴، دومین قیام کارگران لیون آغاز شد. در این روز کارگرانی که در اعتراض به حکومت دست به یک گردهمایی در شهر زده بودند، توسط ژاندارم‌ها به گلوله بسته شدند. این اقدام وحشیانه ژاندارم‌ها، نه تنها کارگران را وادار به عقب‌نشینی نکرد، بلکه قیام را نیز شعله‌ور ساخت. کارگران به سرعت خود را مسلح کردند و بار دیگر در خیابان‌های شهر سنگربندی نمودند. کارگران لیون این بار، پخته‌تر و با شعارهای سیاسی روشن‌تر قدم به میدان مبارزه گذاشته بودند.

قیام کارگران لیون و پاریس، پیش‌درآمدی بر انقلاب فوریه ۱۸۴۸ و ژوئن پرولتاریای پاریس بود. از سوی دیگر ایده‌های سوسیالیستی وسیعاً در میان کارگران فرانسوی رشد و تعمیق پیدا کرده بود. بخشی از کارگران، به ایده‌های کمونیسم کارگری تخیلی آگوست بلانکی، اتین کابه و تئودور دزامی گرایش داشتند. تلاش سازمان «مجمع فصول» که در سال ۱۸۳۷ تحت رهبری آگوست بلانکی، آرماند باربه و مارتن برنارد تشکیل شده بود، در سال ۱۸۳۹ برای برپایی یک قیام به رغم تصرف برخی مراکز حساس با شکست روبه‌رو گردید و رهبران آن دستگیر شدند.

مبارزه طبقاتی کارگران فرانسه، ادامه یافت و حکومت برای کنترل اوضاع، یک گردهمایی را که برای روز ۲۲ فوریه ترتیب داده شده بود، ممنوع اعلام کرد. در این اوضاع اپوزیسیون بورژوازی، جا زد و اعلام کرد که تظاهرات برگوار نخواهد شد. اما توده‌های کارگر و زحمت‌کش که زیر فشار بحران اقتصادی و بی‌حقوقی سیاسی جان‌شان به لب‌شان رسیده بود، زیر بار سیاست‌های سازش‌کارانه اپوزیسیون بورژوازی نرفتند. کارگران و مردم محروم و تحت ستم، به خیابان‌های پاریس ریختند و دست به سنگ‌رندی و تظاهرات زدند. بدین سان انقلاب آغاز شد. مردم به مراکز پلیس یورش بردند و آن‌ها با به آتش کشیدند. انبارهای اسلحه را مورد حمله قرار دادند و مسلح شدند. فردای آن روز قیام ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت و بخش وسیعی از پاریس سنگ‌رندی شد. دامنه و ابعاد قیام به حدی رسید که در نیروی سرکوب نیز تزلزل و شکاف ایجاد کرد. گروهی از افراد گارد ملی به مردم پیوستند. ارتش دیگر توان رو در رویی با مردم را از دست داده بود. لویی فیلیپ که اکنون وخامت اوضاع را درک کرده بود، با عزل گیزی، نخست‌وزیر تلاش نمود تا اوضاع را آرام کند و تحت کنترل بگیرد. اما دیگر دیر شده بود. چرا که این بار، ابتکار عمل نه در دست بورژوازی، بلکه در دست کارگران و زحمت‌کشانی بود که به نبرد مسلحانه در خیابان‌های پاریس ادامه می‌دادند. نبرد تا فردای آن روز هم ادامه یافت. پادگان‌ها به تصرف قیام‌کنندگان درآمد. دیگر جایی برای لویی فیلیپ و سلطنت وی باقی نمانده بود. وی، صبح روز ۲۴ فوریه، ناگزیر به استعفا و فرار گردید. مردم به نشانه پایان سلطنت و پیروزی جمهوری تخت سلطنت را در میدان باسیل به آتش کشیدند. نمایندگان مجلس، هنوز در پی آن بودند که نوه خردسال لویی فیلیپ را بر تخت سلطنتی که دیگر وجود نداشت بنشانند. در حالی که بحث در مجلس بر سر این مسئله ادامه داشت، گروهی از کارگران و زحمت‌کشانی به مجلس حمله کردند.

در گرماگرم اوضاعی که کارگران اسلحه به دست در سنگرها می‌جنگیدند و مراکز حساس را به تصرف خود در می‌آوردند، اپوزیسیون بورژوازی که سازمان یافته‌تر بود، یک حکومت موقت اعلام کرد تا زمام امور را تحت کنترل بگیرد. این حکومت موقت، حتا تا ظهر ۲۵ فوریه جمهوری را اعلام نکرد بلکه تنها زیر فشار کارگران ناگزیر به پذیرش آن گردید.

بدین ترتیب پرولتاریا، با قدرت مهر خود را بر این انقلاب زد. ابتکار عمل پرولتاریا در انقلاب، بورژوازی را ناگزیر به عقب‌نشینی و دادن امتیازاتی نمود. حتا برای آرام کردن کارگران «آلبر» کارگر و «لویی بلان»، سوسیالیست تخیلی ظاهرا به عنوان نمایندگان کارگران در حکومت موقت جای گرفتند. در حقیقت هر جریانی که در انقلاب شرکت کرده بود، جمهوری را از دیدگاه خود تعبیر می‌کرد. در این میان پرولتاریا که جمهوری را سلاح به دست به بورژوازی تحمیل کرده بود، مهر خود را بر جمهوری

زد و آن را جمهوری اجتماعی نامید.

حکومت جدید ناگزیر شد، سندی را تصویب کند که در آن حق شهروندان به کار اعلام شده بود. فشار کارگران، هم چنین حکومت را مجبور کرد تا قوانینی را که پیش از این در مورد ممنوعیت تشکیل اتحادیه‌های کارگری وضع شده بود، ملغا سازد.

در سازمان‌دهی کارگران و طرح مطالبات آن‌ها، مجمع مرکزی جمهوری خواه که نخستین روزهای انقلاب توسط آگوست بلانکی ایجاد شده بود، نقش مهمی ایفا کرد. هزاران کارگر مسلح به نمایندگی از سوی انجمن‌های صنفی دست به راه‌پیمایی به سوی مقرر حکومت موقت زدند تا درخواست تشکیل یک وزارت خانه کار را به حکومت بقبولانند. حکومت مجبور به پذیرش این خواست کارگران گردید و در ۲۹ فوریه، یک کمیسیون حکومتی تحت رهبری لویی بلان، برای حل مسایل کارگری ایجاد نمود. فردای آن روز ۶۰ هزار کارگر در برابر شهرداری پاریس تظاهرات کردند تا این پیروزی خود را جشن بگیرند.

حکومت موقت در عین حال در ۲۷ فوریه، فرمان مربوط به تشکیل کارگاه‌های ملی را صادر کرد که از یک سو ظاهراً امتیازی به کارگران محسوب می‌شد و از سوی دیگر تلاشی برای مهار مبارزه کارگران و تامین منافع بورژوازی بود. سوسیالیست‌های تخیلی، امثال لویی بلان، در طرح تخیلی خود، کارگاه‌های اجتماعی را تبلیغ می‌کردند که می‌بایستی، کارگران در آن‌ها به حسب رشته تخصص‌شان به کار واداشته شوند. دولت منبع تامین مالی این کارگاه‌ها باشد و بخشی از سود آن‌ها در صندوق مالکیت اجتماعی پس‌انداز گردد. اما کارگاه‌های ملی حکومت، چیزی نبود مگر موسساتی که در مالکیت دولت بورژوازی قرار داشتند و مستخدمین آن‌ها کارگران روزمزدی بودند که به قول مارکس به کار یک‌نواخت، خسته‌کننده و بی حاصل خاک برداری با دست مزدی ناچیز می‌پرداختند.

اعتقاد لویی بلان، به این که دشمنی و مبارزه طبقاتی یک سوء تفاهم است و می‌توان از طریق جلب همکاری سرمایه‌داران و ثروت‌مندان، سوسیالیسم را بدون سرنگونی نظام سرمایه‌داری مستقر ساخت، از او یک سوسیالیست-رفرمیست ساخته بود، که نقش یک واسطه‌سازش کار میان بورژوازی و پرولتاریا را ایفا می‌کرد و کارگران را در چارچوب نظم موجود نگاه می‌داشت. اما پراتیک مبارزه طبقاتی به نحو روز افزونی چشم کارگران را بر روی واقعیات می‌گشود و آن‌ها را به مقابله جدی‌تر با بورژوازی سوق می‌داد.

سرانجام انتخابات مجلس موسسان با زمینه‌سازی‌ها، توطئه‌ها و تبلیغات گسترده بورژوازی علیه کارگران، سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها در ۲۳ و ۲۴ آوریل برگزار شد. اوضاع تماماً به نفع بورژوازی بود و کلیسا علیه کارگران، توده‌های ناآگاه شهر و روستا را در سراسر فرانسه به دنباله‌روی از بورژوازی کشانده بود.

در پاریس اوضاع متشنج شد. مجلس موسسان به محض تشکیل در ۴ ماه مه، تسویه حساب با پرولتاریا را آغاز نمود. جناح سوسیالیست از حکومت کنار زده شد و یک کمیسیون اجرایی به جای حکومت موقت زمام امور را در دست گرفت. پیشنهاد تشکیل یک وزارت خانه مخصوص کار رد شد. با فرمان ۲۱ ژوئن کمیسیون اجرایی، که بر طبق آن، متجاوز از صد هزار کارگر عضو کارگاه‌های ملی عملاً اخراج می‌شدند، برای کارگران راهی جز این باقی نمانده بود که یا از گرسنگی بمیرند یا به قیام برخیزند.

روز ۲۲ ژوئن بیش از صد هزار کارگر در اعتراض به این اقدام بورژوازی، در مرکز پاریس تجمع کردند. گروهی از کارگران به سوی کاخ لوکزامبورگ به حرکت درآمدند که اکنون مقر کمیسیون اجرایی شده بود. پاسخی که به کارگران داده شد، این بود که تصمیم کمیسیون اجرایی لازم‌الاجرا است. یا به ایالات می‌روید، یا به زور می‌فرستیم.

نخستین درگیری پیش از ظهر ۲۳ ژوئن در نزدیکی سن دونی پیش آمد. یکی واحد از نیروهای گارد ملی وفادار به حکومت دست به حمله زد، اما در برابر مقاومت کارگران ناگزیر به عقب‌نشینی گردید. با این حمله، درگیری‌های داخلی در سراسر پاریس شعله‌ور گردید و قیام دیگری آغاز شد.

مارکس و انگلس که قیام ژوئن پرولتاریای پاریس را با دقت و علاقه دنبال می‌کردند، در ارزیابی وقایع نخستین روز قیام چنین نوشتند: «انقلاب ژوئن، اولین انقلابی است که واقعا جامعه را به دو اردوی متخاصم تجزیه کرده است که شرق پاریس و غرب پاریس نماینده آن می‌باشند...»

روز ۲۵ ژوئن، یک نیروی عظیم نظامی دویست هزار نفری، در جبهه‌های مختلف دست به حمله علیه کارگران زدند. مرکز نبرد در میدان باستیل بود. بورژوازی با توپخانه وارد عمل شده بود. نبرد تمام روز در میدان باستیل ادامه یافت. کارگران با کمبود سلاح و مهمات روبه‌رو شده بودند. آن‌ها چندین قبضه توپ را از دشمن گرفته بودند، اما نمی‌خواستند از آن‌ها استفاده بکنند، چون که ضایعات انسانی و تخریب منازل و اماکن عمومی را در پی داشت. در این روز، کارگران تعدادی از مهم‌ترین سنگرهای خود را از دست دادند. آخرین سنگر رزمندگان راه آزادی و سوسیالیسم انقلاب ژوئن، که ده هزار کارگر از آن دفاع می‌کردند، حومه سن آنتوان بود. روز ۲۶ ژوئن، کارگران پس از نبردی قهرمانانه، این آخرین سنگر خود را نیز از دست دادند. انقلاب سرکوب گردید. طی این انقلاب، حدود پانزده هزار کشته و زخمی شدند. بورژوازی با سرکوب انقلاب ژوئن، بی‌رحمی را از حد گذراند. هر چه کارگران با اسرا با ملاحظت رفتار کرده بودند، بورژوازی بالعکس، با قساوت عمل کرد. اسرای کارگر را وحشیانه به گلوله بست و اعدام‌های گسترده‌ای را آغاز کرد. کسانی که اسلحه در دست یا با لباس کارگری دستگیر شده بودند، در جا اعدام شدند.

حاکمان قداره‌بند بورژوازی، هم‌چنان به وحشی‌گری و کشتار کارگران ادامه دادند، حتا پس از این که قدرت را قبضه کردند، بیش از سه هزار تن از قیام‌کنندگان را کشتند و ۱۵ هزار نفر را نیز بدون محاکمه تبعید کردند.

بدین ترتیب قیام ژوئن پرولتاریای پاریس، با شکست روبه‌رو گردید، اما روحیه مبارزه‌جویی و اعتراض علیه نظم موجود در میان کارگران در هم نشکست. شکست ژوئن، قبل از هر چیز شکست تمام توهّمات بورژوازی و خرده بورژوایی در میان کارگران فرانسوی، از جمله توهّمات سوسیال-رفرمیستی بود.

۳۱ مه ۲۰۰۴

ادامه دارد